

بررسی مکتب کشف و شهود ابوسعید ابو الخیر در اسرارالتوحید

لیلا بابایی دزفولی^۱

^۱ دبیر و مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فرهنگیان مرکز شیخ انصاری دزفول

چکیده

یکی از مباحث مهم صوفیه که از قرن سوم آغاز شد، سخن از معرفت و مراتب آن است. معرفتی که از تعقل و تفکر حاصل نمی شود، بلکه صفای باطنی و دل، موجب رسیدن به آن معرفت است و حاصل معرفت، یقین است و عارف با چشم دل و یقین خداوند را در قلب خود تجربه می کند، این تجربه یقینی و کشف خداوند متعال در قلب، غیر از اقرار زبانی و استدلال عقلی است.

یکی از عرفایی که مکاشفه را به سه زمینه عملی، حالی و ذاتی تقسیم کرده و اصول تربیتی - عرفانی اش را بر مبنای مدرکات باطنی و کشف و شهود و در عین حال، بودن در بین مردم قرار داده؛ شیخ ابوسعید ابوالخیر است. اینکه آیا از نظر این عارف با کرامت، رسیدن به مرتبه جمع الجمع و شهود ذاتی، فقط با ریاضت و رهبانیت و گوشه نشینی مهیاست؟ از اهداف این مقاله است. نتایج به دست آمده حاکی از این است که از نظر او عارفی کامل و برجسته و لایق شهود عرفانی و مشاهده دیدار حق است که برخاسته از میان و درد مردم جامعه اش باشد و با لحاظ توکل بر خدا، غم امرار معاش و روزی او را از درک مقامات و کیفیات احوال و صفای باطن غافل نسازد.

واژه‌های کلیدی: کشف و شهود، ابوسعید ابوالخیر، شهود عملی، ذاتی، حالی.

مقدمه

کشف به معنای رفع حجاب است و آن رفع حجاب از روح برای درک چیزی است که با حواس ظاهری نمی توان آن را درک کرد. مکاشفه بر مشاهده نیز اطلاق می شود. گفته اند: «سالک بعد از ریاضت و رسیدن به صفای باطن به قدر صفای باطن چشمش (چشم دلش) گشوده می شود و حجاب از آن مرتفع می گردد.» شهود در اصطلاح تصوف و عرفان «مشاهده دیدار حق است به چشم دل و قلب، پس از گذراندن مقامات و درک کیفیات احوال.» (التهانوی، ۱۹۹۶ م: ذیل الکشف)

مراد از شهود، حضور است. هرچه در دل، حاضر آن است، شاهد آن است و آن چیز مشهود اوست، اگر حاضر حق است؛ شاهد اوست و اگر حاضر، خلق است شاهد آن و صوفیان مشهود را شاهد خوانند به سبب آنکه هرچه دل حاضر آن بوده آن چیز هم حاضر دل باشد. (کاشانی، ۱۳۸۹: ۱۰۰)

ردفیلد: «کشف و شهود دهم: درباره درک همزمانی رازآمیز اتفاقیهای جهان و آگاهی معنوی فزاینده در روی زمین و همه چیز را از چشم انداز و بُعد دیگر نگرستن است تا بتوانیم بفهمیم که چرا این دگرگونی ها اتفاق می افتد و با دل و جان به آن بپردازیم.» (ردفیلد، ۱۳۷۶: ۱۶)

از میان عارفان ابونصر سراج (وفات ۳۷۸ ه.ق) کشف را چنین تعریف کرده است: «روشنی چیزی که برای خرد مشکل است و دریافت آن است چنانکه گویا چشم او را می بیند.» (سراج طوسی، ۱۳۸۲: ۳۷۷)

در قرن هفتم نجم الدین رازی کشف را شامل معانی غیبی و امور حقیقی تعریف کرد و آن را در حوزه عقل و شهود قلبی محتمل دانست: «بدان که حقیقت کشف از حجاب بیرون آمدن چیزی است بر وجهی که صاحب کشف، ادراک آن چیزی کند که پیش از آن ادراک نکرده باشد. چنانکه فرمود: کَشَفْنَا عَنْكَ غِطَائِكَ، یعنی آن حجاب را از پیش نظر تو برداشتیم تا مکشوف نظر تو گشت آنچه پیش از این نمی دیدی.» (نجم الدین رازی، ۱۳۸۳: ۳۱۰)

پس کشف به اصطلاح صوفیان، اطلاع بر ماورای حجاب است از معانی غیبی و امور حقیقی چه بر حسب عقل و نظر بوده باشد که چندان به آن اعتنا نیست یا بر حسب وجود و شهود. آنچه مسلم است کشف بر اثر حواس ظاهری نیست بلکه با قوای باطنی میسر می شود.

مکاشفه، حضور تحیر دل در مشاهدات است و علامت آن تحیر در کُنه عظمت خداوند متعال است. در واقع محاضره تحیر در افعال خداوند و در ردیف دوستی خداوند است و مکاشفه؛ تحیر در جلال حق تعالی، و قرین محبت خداوند است؛ همچنانکه ابراهیم خلیل (ع) هنگامی که به آسمانها نگاه کرد و در حقیقت وجود آن تأمل و تفکر کرد، دلش از روئیت آیات و فعل حق تعالی، طالب فاعل آن گشت تا از حضور، فعل را دلیل فاعل گردانید و در کمال معرفت گفت: اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَی لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ حَنِیْفًا (انعام: ۷۹) و رسول اکرم (ص) را چون به ملکوت بردند، فعل ندید، خلق ندید، و خود را ندید و به فاعل مکاشف شد؛ بلکه در آن کشف، شوق به شوقش بیفزود و طالب رؤیت شد، رؤیت جایز نبود رأی قربت کرد، قربت ممکن نشد، قصد وصلت کرد، آن نیز صورت نبست.

وقتی از رؤیت، قرب و وصلت حضرت دوست تنزیه شد، شوق افزون تر گشت نه اعراض امکان داشت نه اقبال، متحیر شد، حیرت سرمایه شد. و شبلی از این بابت گفت: «یا ذَلِیْلَ الْمُتَحَيِّرِینَ زَدْنِی تَحِیْرًا» به این معنا که افزونی تحیر باعث افزونی مشاهده می شود. (هجوی، ۱۳۸۴: ۵۴۷)

هدف این مقاله:

- ۱- بررسی چگونگی نگاه شیخ ابوسعید ابوالخیر به مسأله کشف و شهود، و تأثیر آن در کسب مقامات عرفانی. ۲- چگونگی برخورد با تأثیر کشف و شهود، در به دست آوردن شهرت و مقام و منصب دنیایی از نظر ابوسعید ابوالخیر.
- ۳- بررسی تأثیر و کاربرد کشف و شهود از نظر شیخ ابوسعید ابوالخیر در جامعه ماشینیسم و صنعتی امروزین.

روش تحقیق:

بر اساس مطالعه درون متنی و کتابخانه ای در کتاب اسرارالتوحید بر پایه روش دیلتای در حوزه علوم انسانی می باشد.

پیشینه تحقیق

کتاب کشف و شهود دهم از جیمز ردفیلد (۱۳۷۶): داستان پرکشش سیر و سلوک معنوی و پیشگویی آسمانی را پی گیری می کند؛ چگونه باید از جهنم زندگی مادی و عذاب حیات درونی خود نجات یافت و با تجدید حیات روحانی پوچی زندگی روزمره را به معنای حیات معنوی برگرداند و فهمید که چگونه ترس مانع دستیابی ما به زیبایی های جهان معنا و پیشرفت ما در سیر و سلوک عرفانی است.

مقاله کشف و شهود و اقسام آن از زهرا کاشانیها چاپ دانشگاه تهران در سال ۱۳۸۷. که در آن به بررسی و معرفی انواع کشف و شهود به طور کلی می پردازد ولی به طور تخصصی اشاره ای به اسرارالتوحید نکرده است.

کتاب تطور مکاتب عرفانی (مکتب زهد، کشف و شهود و وحدت وجود) از مهین پناهی انتشارات روزنه در سال ۱۳۹۴ منتشر نموده که در آن ضمن بیان و معرفی زمینه های پیدایش تصوف اسلامی و مبانی نظری کشف و شهود؛ آن را از مهمترین مؤلفه های مکتب زهد می داند ولی باز به طور تخصصی اشاره ای به اسرارالتوحید نکرده است.

شیخ ابوسعید ابوالخیر

ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر محمد بن احمد میهنی، عارف مشهور و بزرگ، (۳۵۷ ه.ق) در میهنه خاوران (اکنون خارج مرز ایران) به دنیا آمد. پدرش «بابو ابوالخیر» عطار بوده و با اهل تصوف و درویشان معاشرت داشته است. ابوسعید خود گفته: «آن وقت که قرآن می آموختم، پدر مرا به نماز آدینه برد، در راه شیخ ابوالقاسم گرگانی که از مشایخ کبار بود، پیش آمد. پدرم را گفت: ما از دنیا نمی توانستیم رفت که ولایت خالی می دیدیم و درویشان ضایع می ماندند؛ اکنون این فرزند را دیدم، ایمن گشتم که عالم را ازین کودک نصیب خواهد بود.» (عطار نیشابوری، ۱۳۴۶: ۸۰۱)

ابوسعید مذهب شافعی داشت و اهل وجد و سماع و مشربی وسیع داشت و می خواست همه فرقه ها و مذاهب و حتی ادیان، متحد باشند و به یک حقیقت بنگرند. ظاهراً او نخستین صوفی ای است که سخنان صوفیانه را در شعر آورده و آنها را بر منبر می خوانده است، بیشتر اشعاری که می خوانده رباعی بوده است. (اما بسیاری از رباعیاتی که می خوانده از خود او نبوده و به دیگران منسوب است.) (سجادی، ۱۳۸۰: ۸۸) با شهرت ابوسعید با وجود مخالفت فقهاء و متشرعان، مجالس سماع صوفیه اندک اندک رونقی تمام یافت. درین مجالس آنچه مورد نظر صوفیه واقع می شد اشعار لطیف عاشقانه بود و صوفیه این گونه اشعار را از معانی ظاهری تأویل می کردند تا مورد انکار و ایراد مخالفان نشوند. ابوسعید در فهم و نقد اشعار لطیف قریحه و صفای ذهنی نشان داد. (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۱۴۲)

مکاشفه صوری و معنوی:

آنچه برای انسان از طریق حواس پنج گانه باطنی در عالم مثال حاصل می شود و با صوری شبیه صور حسی همراه است مکاشفه صوری است و انواع آن بر حسب حواس مزبور چنین است:

الف) مکاشفه بصری: دیدن صور ارواحی که تجسم و تجسد یافته اند و نیز رؤیت انوار روحانی.

ب) مکاشفه سمعی: شنیدن صدای ملک به وسیله نبی.

ج) مکاشفه شمّی: استشمام نفس رحمانی از جانب یمن به وسیله پیامبر(ص).

د) مکاشفه لمسی: احساس قدرت الهی در قالب تماس آن با بدن.

ه) مکاشفه ذوقی: شرب شیر در رؤیای صادقانه و تأویل آن به علم. (صدرالمتألهین: ۱۴۹)

این مکاشفات غالباً با اطلاع بر معانی همراه است و از این جهت با مکاشفات معنوی توأم می باشد؛ و اما آن حقایق که مجرد از صورت و در قالب ظهور معانی عینی برای انسان منکشف می شود مشمول «کشف معنوی» اند که خود مراتب و اقسامی دارد:

حدس: ظهور معانی در قوه مفکره بدون استفاده از مقدمات و ترکیب قیاسی.

نور قدسی: ظهور معانی در قوه عاقله با استفاده از فکر(پایین ترین مرتبه کشف معنوی).

الهام: ظهور معنایی از معانی بر قلب فرد.

مشاهده قلبی: ظهور حقیقتی از حقایق یا روحی از ارواح بر قلب فرد.

مشاهده روحی: هنگام ظهور حقیقتی از حقایق بر روح فرد. (رحیمیان، ۱۳۹۰: ۵۳)

مکاشفه، مشاهده و معاینه بنا به تعریف کاشانی: اول چیزی که از صفات و حقایق الهی یا حقایق تکوینی از ورای پرده ای رقیق و در قالب حجابی شفاف از یکی از اسماء الهی که مقید به حکم یا وصفی است بر سالک ظاهر می شود «مکاشفه» نام دارد و اگر همان حقایق بدون مظهر و صفت اما همراه با خصوصیتی ظاهر گردد «مشاهده» نام دارد و اگر نه خصوصیتی در کار باشد و نه تمایزی و تنها ظهور عین ذات باشد «معاینه» نامیده می شود. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۵۵۱)

نخستین بخش کشف و شهود دهم فهم درست و حسابی مکاشفه های خودمان است. در آن نه تا کشف و شهود، فرد مکاشفه ها را همچون احساس های گریز پای غریزی یا حس های غریزی مبهم تجربه می کند. اما وقتی که به این پدیده شناخت و آگاهی پیدا کردیم، دیگر می توانیم طبیعت این مکاشفه ها را بسیار روشنتر درک کنیم (ردفیلد، ۱۳۷۶: ۳۲)

کشف صوری سه گونه است

نوع اول: این کشف یا به حوادث دنیوی تعلق می گیرد. مثل اینکه شخصی در اثر گوشه نشینی به آمدن شخصی خبر دهد. به این نوع کشف، «رهبانیت» اطلاق می شود که در حکایت های مربوط به زندگی شیخ ابوسعید ابوالخیر فراوان دیده می شود: زمانی که به یاران خود دستور تدارک برای آمادگی و پذیرایی از مهمان ها را صادر می کردند. اهل سلوک چون به امور دنیوی اهمیت نمی دهند و وجهه همت خود را اطلاع بر حقایق غیبی قرار داده اند، به این قبیل از مکاشفات توجهی نداشته و آن را استدراج و مکر متین الهی تلقی می کنند. (چنانچه زمانی که مرید خاص بوسعید به زعم تدارک و آمادگی آذوقه فردای

میریدان و مشایخ قصد داشت قسمتی از پولش را برای فردا ذخیره کند و ابوسعید بر اساس شهود، از نیت او واقف گشت، برای تنبیهش تا چند روز از دیدن مرید خاصش امتناع ورزید تا توبه کرد. و یا حکایت از اسب افتادن و توبه و پیشگیری از آسیب بیشتر و «كَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدْرًا مَقْدُورًا» (.....) (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۲۵ و ۱۵۸)

و یا «داستان دشمنی قاضی سیفی، که از جمله قضاات سرخس بود، با ابوسعید» و اجیر کردن کسی برای کشتن شیخ و اعلام و آماده شدن شیخ ابوسعید در همان روز برای رفتن به مسجد جهت خواندن نماز میت بر روی قاضی سیفی (با وجود اینکه قاضی هنوز در حمام بود) و کشته شدن قاضی، توسط مردی که در موردش قضاوت غلط کرده بود. (همان: ۱۷۳) نشان از تسلیم اراده حق بودن مشایخ و پذیرش مکر متین الهی است.

اگر مکاشفات صوری، باعث کشف معانی غیبی گردند، تبدیل به مکاشفات معنوی می شوند. قیصری کشف صوری سماعی را مطرح کرده و مراتب آن را از فوق تا دون چنین بیان می کند: بالاترین مرتبه سماع حقایق، سماع کلام حق است، چنانکه پیامبر اکرم (ص) در معراج کلام الله را بی واسطه با گوش جان گرفت و فرمود: «لِي مَعَ اللَّهِ وَقْتُ لَا يَسْعُنِي مَلَكٌ مُقْرَبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ».

بعد از آن شنیدن کلام حق توسط جبرئیل امین است. چنانکه قرآن این گونه به گوش پیامبر می نشست. مرتبه نازل تر استماع کلام عقل اول و بعد از آن سماع نفس کلی و ملائکه سماوی و ارضی می باشد. (فعالی، ۱۳۸۷: ۲۳۵)

نوع دوم: اهل معرفت غایت مقصد خود را فناء در حق و بقاء به او قرار داده و خود را در وحدت اطلاقی منغم می بینند. آنان جمیع حقایق را تجلیات حق دانسته، حق را حق و خلق را خلق می بینند و به تعبیری توحید، سراسر وجود آنان را فرا گرفته است. کشفی که برای این دسته از عارفان رخ می دهد، به امور اخروی تعلق می گیرد و در این نوع کشف اثری از جاه، منصب و بعد نیست. این گونه مکاشفات، حقیقی بوده و مطلوب و معتبر می باشند. (مثل حکایت شیخ ابوسعید با اژدها) (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۱۸۳ و ۱۵۰):

زمانی که با جمعی از یارانش از طوس به سمت میهنه می رفتند در نزدیکی کوهی ماری اژدهاگونه به پای اسب او پیچید و یارانش از ترس گریختند ولی شیخ با کمال خونسردی حدود یک ساعت مشغول صحبت با اژدها شد و سپس اژدها از آنها دور شد. وقتی اصحابش دلیل این رفتار را پرسیدند؟ شیخ گفت: «چند سال پیش ما در این کوه با وی هم صحبت بوده ایم و از یکدیگر گشایش ها دیده ایم و اکنون خبر یافته که ما از اینجا گذر می کنیم، آمده تا عهد تازه کند، «و إِنَّ حُسْنَ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ» چنانچه حضرت ابراهیم به خاطر خلق نیکویش آتش بر او سرد شد. شیخ در این حکایت دلیل رام اژدها را کرامتش نگفته بلکه حسن خلق را ستوده و آن را نشانه ای از ایمان و روشی برای تسخیر دیگران می داند.

و یا حکایت: «مسلمان کردن جهود و مسیحیان» که قصد شیخ ابوسعید از این عمل، به دست آوردن مقام و منصب نبود. با وجود اینکه خواجه امام بومحمد از قبل با وعده های فراوان و بخشیدن نصف مالش به جهود قصد داشت مسلمانان کند ولی موفق نشده بود؛ زمانی که براساس کرامات شیخ ابو سعید مسلمان شدند و خواستند به او نسبت دهند؛ با کمال تواضع گفت: مربوط به کرامات من نیست بلکه وقت مسلمان شدنشان فرا رسیده بود. «إِنَّ الْأُمُورَ مَوْقُوفَةٌ عَلَى أَوْقَاتِهَا فَإِذَا دَخَلَ الْوَقْتُ لَا يَحْتَاجُ إِلَى ثُلُثِ الْمَالِ وَلَا إِلَى نِصْفِهِ..» (همان: ۱۳۱)

نوع سوم: مکاشفاتی است که به حقایق روحانی و معانی غیبی الهی تعلق گیرد. این قسم از مکاشفات در اعلی درجه مکاشفات صوری قرار دارد. (فعالی، ۱۳۸۷: ۲۳۵)

«حق سبحانه تعالی می گوید: أَلَا مَنْ طَلَبَنِي وَجَدَنِي وَمَنْ طَلَبَ غَيْرِي لَمْ يَجِدْنِي. بدانکه هر که مرا جست مرا یافت و هر که جز مرا جست هرگز مرا نیافت. شیخ ابوسعید می نویسد: قَدْ طَالَ شَوْقُ الْأَبْرَارِ إِلَى لِقَائِي وَأَنَا إِلَى لِقَائِهِمْ أَشَوْقٌ. دراز درکشید آرزومندی ایشان به من و من به دیدار ایشان آرزومندترم.» (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۴۳)

ابوسعید از زبان بویزید بسطامی می گوید: حق سبحانه و تعالی فرد است او را به تفرید باید جستن تو او را به مداد و کاغذ می خواهی بجویی؟ کی یابی!؟

در حکایت: «روزی درویشی وضو می ساخت، شیخ به متوضاً درشد. آن درویش دست می شست و می گفت: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي كِتَابِي بِمِينِي.» شیخ ما گفت: «ای درویش! تا چه کنی؟ وانگه از آن نامه چه برخوانی؟ چنین نباید گفت که تو طاقت آن نداری.» درویش گفت: «ای شیخ! پس چه گویم؟» گفت: «بگوی: اللَّهُمَّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَلَا تَسْأَلْ» (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۰۴) نشان می دهد که درک ذات اقدس الهی از عهده هر مبتدی تازه مسلمانی بر نمی آید. بلکه هر کس بر حسب توان و طاقت خود در مقابل درگاه ایزدی مسئول است و نباید بیشتر از آن را از خداوند متعال خواست زیرا از عهده و توان فرد خارج است.

اقسام مقامات شهودی

۱- **مقام جمع عبارت** است از توجه به حق بدون نظر به مخلوقات؛ مقام جمع آگاهی به وجود عالم و انسان به عنوان تجلی ذات حق است که متضمن اتحاد ظاهر و مظهر می باشد.

۲- **مقام فرق:** ملاحظه مخلوقات در حق. یعنی آگاهی از وجود حق به عنوان خداست که متضمن تنافی ظاهر و مظهر است.

۳- **مقام جمع الجمع:** شناخت خود و عالم در آئینه حق (بالذات) و شناخت حق در آئینه خود و عالم (بالعرض) است. در این مقام نه خلق حجاب حق است و نه حق حجاب خلق.

«شیخ ما گفت (ابوسعید): پیران گفته اند که خداوند ما دوست دارد که می زند و می کشد و همی اندازد ازین پهلو بدان پهلو، تا آنکه که پوستش بکند و نیست. چنانکه اثر نماند آنجا. آنگاه به نور بقاء خویش تجلی کند بر خاک پاک. (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۵۶) در این مقام نه تنها اثری از ماسوی الله در وجود فرد باقی نمی ماند؛ بلکه بر هستی خویش نیز خط بطلان می کشد تا لایق تجلی الهی گردد.

و یا در حکایت: روزی درویشی به میهنه رسید و همچنان با پای افزار پیش شیخ ما آمد و گفت: «ای شیخ بسیار سفر کردم و قدم فرسودم. نه بیاسودم و نه آسوده ای را دیدم.» شیخ گفت: «هیچ عجب نیست. سفر تو کردی و مراد خود جستی. اگر تو درین سفرنوبدی و یک دم به ترک خود بگفتی هم تو بیاسودی و هم دیگران به تو بیاسودندی. زندان مرد، بود مرد است. چون قدم از زندان بیرون نهاد به مراد رسید.» (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۰۶) باز به ترک وجود خویش اشاره می کند.

کاشانی در مورد جمع الجمع دو تعبیر دارد، یکی آنکه: جمع الجمع شهود وحدت در کثرت است و شهود کثرت در وحدت (فرق ثانی) و دوم آنکه: جمع الجمع عبارت است از رؤیت حق در خلق، چنان که جمع، جمع حق بدون (رؤیت) خلق است و فرق، رؤیت خلق بدون رؤیت حق است. (کاشانی، ۱۳۷۹: ۲۲۳)

در حکایت: «شیخ را گفتند: «فلان کس بر روی آب می رود.» گفت: «سهل است، بزغی و صعوه ای نیز برود.» گفتند: «فلان کس در هوا می پرد.» گفت: «مگسی و زغنه ای می پرد.» گفتند: «فلان کس در یک لحظه از شهری به شهری می شود.» شیخ گفت: «شیطان نیز در یک نفس از مشرق به مغرب می شود. این چنین چیزها را بس قیمتی نیست. مرد، آن بود که در میان خلق بنشیند و برخیزد و بخسبد و بخورد و در میان بازار در میان خلق سست و داد کند و با خلق بیامیزد و یک لحظه، به دل، از

خدای غافل نباشد.» (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۱۹۹) شیخ ابوسعید در این حکایت بیان می نماید که اگر می خواهید به مرتبه جمع الجمع نائل گردید، باید در عین حال که مشغول کسب و کار روزانه و امرار معاش بود؛ حتی برای لحظه ای خدا را فراموش نکنید. زیرا او بر روی آب راه رفتن و یا طی الارض کردن را جزء مقام فرق و رؤیت و کسب نظر غیر می داند.

انواع مکاشفه از نظر محی الدین

۱- **مکاشفه عملی**: به معنای حصول فهم است. اگر فهمی برای انسان حاصل شود، این امر در واقع نتیجه آن است که چیزی بر انسان منکشف گشته است. پس اگر کسی انسان را مورد خطاب قرار داد، شهود سمعی پدید آمده یا اگر چشم انسان به صحنه ای افتاد، شهود بصری حاصل آمده است. بر این اساس علوم حسی نوعی کشف محسوب می شوند. این فهم ها امانتی از سوی حق نزد انسان اند و حق امانت آن است که باید آن را به اهلش رساند و الا انسان خائن است. (ابن عربی، بی تا: ۴۹۶) این اندیشه ریشه در اندیشه های فیلسوف معاصر، ویتگنشتاین دارد. وی در زمینه دیدن قائل به نظریه ای موسوم به «دیدن گویا» است. که معتقدست در تمام تجربه های دیداری ما عنصر تفسیر و تعبیر دخالت دارد.

۲- **مکاشفه حال**: عارف به هنگامی که ذاتی را با حالی شهود کرد، از این حال به تأویل آن پی می برد. اهل الله به این امر زیادت، حال اطلاق می کنند. مثلاً اگر اهل حق شخصی را در حالتی یا صفتی خاص مشاهده کرد، چه ملائم طبع ناظر باشد چه نباشد، و از این حال یا صفت به حقیقتی که تأویل این حال یا صفت که زائد بر آن است، منتقل شد، او دارای مکاشفه زیادت، حال است و از این طریق به منزلت او نزد خداوند آگاه می شود.

برخی از صوفیه به اعتبار آیه: «فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» مدعی بودند که می دانند در چه حالی خدا محب آنهاست. و آنها در ساعاتی در حالت اتباع کامل از شریعت بوده اند، خداوند به آنها این حالت را عطا فرموده است که حبّ او را به خود دیده اند؛ زیرا در این ساعت خود را مجلای حبّ او و محبوب او دیده اند.

۳- **مکاشفه وجد**: که به آن اشاره مجلس نیز می گویند. مجالس حق دو گونه اند: نوعی تنها با خلوت عبد با حق برگزار می شود و نوع دیگر همراه با مشارکت دیگران (چه کم و چه زیاد باشد). مجلس نخست تنها با اشاره برگزار می شود و عارف در خلوتی که با حق برگزار می کند، اشاراتی از او دریافت کرده به وجد می آید و این مکاشفه اشارات حق است.

ابن عربی میان مکاشفه و مشاهده تمایزی می افکند. متعلق مکاشفه، معنا و متعلق مشاهده، ذات است. پس مشاهده به لحاظ مسمیات و مکاشفه به اعتبار حکم اسماء است. (فعالی، ۱۳۸۷: ۲۰۵)

مکاشفه در اسرار التوحید

مکاشفه عملی

در تعریف این شهود و درون بینی برگسون می گوید آن گونه همدلی عقلانی است که به وسیله آن به درون «موضوع» می توان راه یافت تا آنچه را در وجود موضوع امری بی مانند و توصیف ناپذیرست بتوان بازشناخت.

صوفیه نیز در تبیین این شهود عقلانی می گویند: «اهل خلوت را گاه در اثناء ذکر و استغراق در آن، حالتی اتفاق افتد که از محسوسات غایب شوند و بعضی از حقایق امور عینی برایشان کشف شود؛ چنان که ناپیم در حالت نوم، و متصوفه آن را واقعه خوانند و گاه بود که در حال حضور بی آنکه غایب شوند این معنی دست دهد و آن را مکاشفه خوانند. (زرین کوب، ۱۳۸۹: ۲۹)

در حکایت زن زاهد و عابدی به نام «ایشی نیلی» وقتی دایه اش را برای امتحان ابوسعید به مجلس او می فرستد و به خاطر ظاهر بینی ها و کج نگری هایی که دارد، ابوسعید را دانشمند و زاهد خطاب می کند. به دلیل این برداشت غلطش با وجود

اینکه «ایشی» خود برای مردم داروی چشم درد درست می کرد؛ به مدت بیست شبانه روز دچار چشم درد شد و هیچ کس نتوانست او را مداوا کند. با دیدن الهام و رؤیای صادقانه در خواب، دایه اش رازد ابوسعید می فرستد و شیخ با دادن خلال دندان و توصیه به شستشوی چشمان زن عابد با همزدن آب با خلال دندان، باعث شفای چشمان «ایشی» می شود. (محمدبن منور، ۱۳۹۰)

این نکته برداشت می شود که: باید مکاشفه عملی را که براساس شواهد عینی و ظاهری صورت می گیرد، کنار گذاشت و بر اساس شواهد حالی به مسائل نگریست.

شهود بدین معناست که عارف آنچه ببیند به خدا ببیند نه با چشم خویش. شهود اگر غالب شود، هر جا نگرَد او را ببیند و هر چه شنود و هر چه گوید با او گوید. کلابادی مشاهده را این گونه تعریف می کند:

«المشاهده استهلاكٌ و للمستهلك لاخبر عما صار مستهلكاً فیه» مشاهدات دل و مکاشفات سر، عارف را به مقام فنا و استهلاك می رساند. (رجائی، ۱۳۴۹: ۲۵۶) دل و قلب تا به این مقام نرسد سوختن نماند. اما آنگاه که قلب عارف به مقام شهود حق نائل شد، به تحیر و دهشت افتد و در این حالت از هیچ پیشآمد دیگری او را خبر نباشد

مکاشفه حال

در حکایت چگونگی آشنایی خواجه حسن مؤدب، مرید و خادم خاص شیخ ابوسعید، زمانی که خواجه حسن از بخشیدن دستار طبری اش به درویش فقیر به خاطر وسوسه شیطان امتناع می ورزد؛ ابوسعید که بر اساس شهود عرفانی اش از ضمیر و باطن انسان ها مطلع بود؛ او را مورد خطاب قرار می دهد که نباید فریفته شیطان و قیمت گران دستار شد و باید آن را ببخشد.

و یا در حکایت: مردی که قصد تجارت کرد و به همراه کاروانی به راه افتاد اما به دلیل خواب و غفلت از کاروان جدا ماند و دو روز در بیابان سرگردان شد و چگونگی نجات یافتنش توسط شیخ ابوسعید و الهام او به شیر مبنی بر رساندن آن مرد به کاروانش؛ وقتی بعد از سالها برخورد آن مرد تاجر با ابوسعید و قصدش مبنی بر افشای آن کرامت؛ شیخ غیر مستقیم بدون اینکه دیگران متوجه شوند او را مورد خطاب قرار می دهد که حق افشای راز ما را تا زمانی که زنده هستیم نداری.

بینند نگویند در آبادانی

نشودستی هر آنچه در ویرانی

(محمد بن منور، ۱۳۹۰: ۶۸)

در داستان قاضی صاعد و سلطان غزنه و ائمه شافعی و حنفی که از ترس مقبولیت عام و شهره شدن شیخ ابوسعید، حکم به قتل ابوسعید و صوفیان داده بودند. ابوسعید با نشان دادن کراماتی مبنی بر آگاهی بر ضمیر و خواسته قاضی صاعد با وجود اینکه روزه دار بود و خواسته اش را به کسی نگفته بود باعث شد که قاضی و طرفدارانش جزء مریدان او گردند و در نهایت به او بگویند: «لکم دینکم ولی دین» (۱۱۰: ۶)

و اما نظر شیخ ابوسعید درباره مکاشفه حال و سکر افراد: «شیخ ما گفت: از آنک سماع دوستان به حق باشد، ایشان بر نیکوترین روی فراشنوند. خدای تعالی می گوید (فبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه) (۱۸: ۳۹) سماع هر کسی رنگ روزگار وی دارد. کس باشد که بر دنیایی شنود. کس باشد که بر هوایی شنود. کس باشد که بر دوستی شنود. کس باشد که بر فراق و وصال شنود. اینهمه وبال و مظلمت آن کس باشد، چون روزگار با ظلمت بود. و کس باشد که در معرفتی شنود. هر کس در مقام خویش سماع شنود. سماع آن درست بود که از حق شنود. و آن کسانی که خداوند ایشان را به لطف های خویش مخصوص کرده باشد. (الله لطیف بعباده) (۱۹: ۴۲) بنده تملیک و تخصیص خدا بود. (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۲۶۴) از نظر شیخ

ابوسعید هر انسانی بنا بر مرتبه معرفتی و درجه شعورش از نوعی شهود برخوردار است و نمی توان برای همه انسانها یک نوع شهود را قائل شد؛ بلکه باید به هر فردی از درجه میزان قرب و بعد و حب و لطف حق به او نگریست.

مکاشفه وجد

مکاشفه وجد که خلوت بین عارف و حق است و لاغیر در آن دخیل نیست در داستان خواب و الهام بوعثمان حیری به آن اشاره می شود: در خواب می بیند که در مجلس درس شیخ ابوسعید، حضرت محمد(ص)نشسته است ولی شیخ به او نمی نگرد؛ همین که در ذهنش به دنبال علت می گردد شیخ خطاب به او می گوید: «لیسَ هذا وقتَ النظر الی اغیار هذا وقتَ الكشف و المكاشفه» و بعد از پایان مجلس روی به حضرت محمد(ص) کرد و گفت: «ولقد أوجیَ إِلَیکَ وَآلی الذین مِن قَبْلِکَ لئنْ أُشْرکتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ» نشان می دهد که در زمان خلوت بین صاحب شریعت و حق نباید هیچ غیر و حایلی وجود داشته باشد. (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۱۰۵)

بدین گونه به اعتقاد ابوسعید نفس انسان که مشتاق اتصال به مبداء خویش است از راه محو هستی و فنا در حق به این مقصد عالی می رسد و جایی که عقل از وصول به حق عاجز می شود، عشق رهنمای اوست. اینجاست که شوق عارف او را به سوی خدا می کشد و چنان وجود او را از خدا لبریز می دارد که وی دیگر نه وجود خود را در میانه می بیند، نه وجود هیچ واسطه یی را. حتی آدابی و ترتیبی را هم که متشرعه دارند حجاب راه می یابد و در همه راه جز جمال حق که مقصد و مقصود اوست هیچ چیز را پیش چشم ندارد.

الهام

رؤیا و مکاشفه: ظهور صور و معانی عینی را در حال خواب «رؤیا» (منام) و در حال بیداری «مکاشفه» و در حال غیبت (برزخ بین خواب و بیداری) «واقعیه» و در حال صحو (که مخصوص کاملان است) «معاینه» می نامند. (بغدادی، ۱۳۶۸: ۱۷۲)

در حکایت شیخ بلقسم که از مریدان استاد قشیری بود هنگامی که می خواست به درجه معنوی شیخ ابوسعید ابوالخیر پی ببرد، در خواب دید حضرت محمد(ص) انگشتی فیروزه ای در دست راستش است و فرمودند: «مقام شیخ ابوسعید چون نگینی است در انگشتی» و بیداری از خواب و حضور در مجلس و اشاره ابوسعید به اطلاع از خواب دوشین مرد، نشان می دهد که رؤیاهای صادقانه و الهام ها چه نقشی در معرفی و شناسایی عارفان راستین داشته اند. (محمدبن منور، ۱۳۹۰: ۱۰۴)

تأثیر کشف و شهود در جامعه کنونی

درویشی از شیخ سؤال کرد که او را کجا طلبیم؟ گفت: کجاش جستی که نیافتی؟! اگر قدمی از صدق در راه طلب نهی، در هر چه نگری او را بینی. شیخ گفت: «لااله» طریق این حدیث است، و «لاالله» نهایت این حدیث، تا این کس سالها در «لااله» درست نگردد، به «لاالله» نرسد. (محمدبن منور، ۱۳۳۲: ۳۱۵) در جامعه صنعتی و ماشینی کنونی که ما گرفتارش هستیم، همه چیز را از درجه رابطه علت و معلول می نگریم و چیزی را که به چشمان نیاید نمی پذیریم؛ بنابراین در خیلی از مراحل زندگی دچار سردرگمی و پوچی می شویم. آموزش دیگرگونه نگرستن و نگاه حقیقت یابی به هستی داشتن باعث می شود که پی به خالق یکتا ببریم و وجود ناقص و ابتر خود را در وجود حق محو نماییم تا بتوانیم به آرامش برسیم.

سهروردی معتقد است: نفس ناطقه و آنچه مافوق آن می باشد، وجود محض و ایت صرف به شمار می آیند. این فیلسوف طریق اثبات این مدعا را جز علم حضوری و دریافت خویشتن خویش چیز دیگری نمی داند... سهروردی ادراک ذات خود را «من» و ادراک مثال ذات خود را «او» به شمار آورده است. این مسأله نیز مسلم است که ادراک «او» به هیچ وجه نمی تواند ادراک «من»

به شمار آید. به این ترتیب کسانی که ادراک «من» را از طریق ادراک «او» به دست می آورند، درحقیقت به ادراک «من» نائل نگشته و غیر خود را به جای خود انتخاب کرده اند. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۹: ۳۳۶-۳۳۴)

از آنجایی که غایت و مقصد صوفیه رسیدن به معرفت است ولی علم و استدلال را درین راه حجاب می دانند که طالب را از ادراک مطلوب که حق و حقیقت است باز می دارد. درواقع صوفی در شناخت خدا نیز در ورای توحید ایمانی و توحید علمی که اختصاص به اهل شریعت و اهل علم دارد توحید حالی را می جوید که خاص اهل حال است و از آنجا به آنچه نزد وی توحید الهی خوانده می شود و اسقاط همه اضافات و نفی تمام صفات و محدثات است می رسد. اما این معرفت که نهایت آن حق الیقین نام دارد، و از مراتب علم الیقین و عین الیقین نیز که به ترتیب خاص اصحاب عقول و اصحاب علوم است، برترست حاصل کشف روحانی و مشاهده و معاینه قلبی است و حصول آن نیز نه از طریق استدلال عقل بلکه به وسیله مراقبت قلب ممکن است و نزد صوفیه قلب مقام بسیار مهم دارد و چنان که در عالم کبیر عرش قلب اکبر به شمار است در عالم صغیر قلب عرش اصغر است. قلب نزد صوفیه محل معرفت است و روح لطیفه ایست محل محبت و سر لطیفه ایست محل مشاهده. کشف و ذوق صوفی نیز در حقیقت به مدد این لطیفه های روحانی حاصل می شود و صوفیه ادراکات ذوقی را که به مدد این لطایف حاصل می گردد از ادراکات عقلی قویتر و شریفتر می دانند. و ادراکات عقل را عالم ظلمت و خلق می گویند و ادراکات باطن را عالم ملکوت و نور و امر می گویند.

بنابراین حکمت صوفیه حکمت ذوقی است و به چشم ذوق در اشیاء و احوال عالم نظر می کند و ملاک قبولش تسلیم قلب است نه تصدیق عقل، و کشف و شهود و الهام در نزد وی بیشتر مقبولست تا برهان و قیاس و استدلال و استقراء. صوفی به مدد ذوق خویش به آنچه حق است می رسد و قلبش او را به خضوع و تسلیم و دوری از هرگونه شک و حیرت نایل می سازد.

نتیجه:

با توجه به بررسی صورت گرفته چنین برداشت می شود که شیخ ابوسعید ابوالخیر مکاشفه را رویارویی انسان با خداوند متعال و با عالم ملکوت می داند و هر فردی به تناسب فنای افعالی، صفاتی و ذاتی به شهود دست پیدا می کند. او درواقع کشف را سفر از خویشتن تا ملاقات خدا و سیر در ملکوت می داند؛ سفری باطنی و تحولی نورانی و رهایی از خویشتن برای رسیدن به مرحله اعلی علیین شریعت می داند.

نفس کشی و ریاضت و درعین حال مردم داری حتی از مذاهب دیگر (یهود، مسیح) از اصول مهم مکتب کشف و شهود ابوسعید ابوالخیر می باشد؛ و در کراماتش که گوشه ای از آن ذکر گردید تجربه های کشف و شهود مشهود است. یکی از حجابهایی که ترک آن موجب کشف و شهود می شود، ترک وابستگی دو جهانی و توجه نداشتن به مادیات و مدح و ذم است چنانچه اگر کسی در زمان زنده بودنش قصد افشای کراماتش را داشت به آن فرد اجازه بیان آنها را نمی داد. از نظر او رهبانیت و کارهای خارق العاده و گوشه نشینی هیچ اهمیتی ندارد و چنین افرادی را که متوسل به اسباب عرفان شده اند را نمی پسندد و این چنین افرادی را صاحب مقام فرق می داند و لازمه رسیدن به مقام جمع الجمع و مکاشفه وجد را کنار گذاشتن تمام مستمسک ها و در عین حال چنگ زدن به حبل المتین الهی با رعایت و ملازمت با خلق الله می داند.

منابع

۱. قرآن مجید
۲. ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۸۹) شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، تهران: حکمت، چ ۹.
۳. ابن عربی، محی الدین (بی تا) الفتوحات المکیه، چهار جلد، بیروت، دارصادر، ج ۲ و ۴.
۴. التهانوی، محمد علی (۱۹۹۶ م) کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، الطبع الاول، لبنان، ناشران.
۵. بغدادی، مجدالدین (۱۳۶۸) تحفه البرره، ترجمه ساعدی خراسانی، تهران: انتشارات مروی.
۶. پناهی، مهین (۱۳۹۴) تطور مکاتب عرفانی، تهران: روزنه.
۷. رحیمیان، سعید (۱۳۹۰) مبانی عرفان نظری، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۸. ردفیلد، جیمز، (۱۳۷۶) کشف و شهود دهم، ترجمه هرمز عبداللهی، تهران: نشر گفتار.
۹. زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۸۹) ارزش میراث صوفیه، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
۱۰. سراج طوسی، ابونصر، (۱۳۸۲) المع فی التصوف، ترجمه مهدی محبتی، تهران: اساطیر.
۱۱. سجادی، سیدضیاءالدین (۱۳۸۰) مقدمه ای بر مبانی عرفان و تصوف، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت).
۱۲. عزالدین محمود کاشانی (۱۳۷۶) مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، تهران: هما.
۱۳. عطار نیشابوری، فریدالدین بن محمد (۱۳۴۶) تذکره الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار
۱۴. فعالی، محمدتقی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۴.
۱۵. کاشانی، عبدالرزاق (۱۳۷۹) لطائف الاعلام، تهران: نشر میراث مکتوب.
۱۶. کاشانی ها، زهر (۱۳۸۷) کشف و شهود و اقسام آن. تهران: دانشگاه تهران.
۱۷. محمد بن منوره، (۱۳۳۲) اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، تصحیح ذبیح الله صفا، تهران: امیرکبیر
۱۸. محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۹۰، چ ۱۰.
۱۹. مستملی بخاری، ابوالبراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۶۳) شرح التعرف لمذهب التصوف، با مقدمه و تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: اساطیر.
۲۰. هجویری، علی بن عثمان (۱۳۸۴) کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدینی، چ ۳، تهران: سروش.
۲۱. صدر المتألهین، مفاتیح الغیب.